**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14030716**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که در ضمانات ملاک چه روزی را باید مدار قرار داد و آن را قیمت‌گذاری کرد مال مضمون را؟ اقوال در مسئله را بعدا شاید یک مقداری در موردش صحبت بکنیم، دو مرحله، یعنی اقوال در دو شاخه هستند، یکی جایی که مغصوب باشد، یکی اینکه مغصوب نباشد ولی ضمان داشته باشد، مثلا مقبوض به عقد فاسد که مضمون هست و موارد دیگری که مضمون هست و شخص ضامن آن عین هست مغصوب اقوالش فرق دارد. حالا بحث اقوالش را فعلا کار ندارم، مرحوم شیخ اینجا محور را در این مسئله روایت صحیحۀ ابی ولاد قرار دادند و صحیحۀ ابی ولاد را قسمتی‌اش را نقل کردند من حالا ابتدا آن قسمتی که مرحوم شیخ نقل کردند عرض می‌کنم بعد بقیۀ روایت را هم می‌خوانم. مرحوم شیخ می‌گویند:

«و حيث إنّ الصحيحة مشتملة على أحكام كثيرة و فوائد خطيرة، فلا بأس بذكرها جميعاً و إن كان الغرض متعلّقاً ببعضها.

فروى الشيخ في الصحيح عن أبي ولّاد،»

این روایت را ایشان از تهذیب نقل کرده ولی اصل روایت مال کافی است و تهذیب هم از کافی نقل کرده هر چند تصریح نشده به اینکه از کافی اخذ شده ولی قرائن نشان می‌دهد که از کافی اخذ شده. علی ای تقدیر بحث سندی‌اش هم بعدا یک اشاره‌ای خواهم کرد.

«فروى الشيخ في الصحيح عن أبي ولّاد، قال: اكتريت بغلًا إلى قصر بني هبيرة ذاهباً و جائياً بكذا و كذا، و خرجت في طلب غريمٍ لي،»

خلاصه یک استری را کرایه کردم و در جست‌وجوی یک بدهکاری خارج شدم.

«فلمّا صرت إلى قرب قنطرة الكوفة خُبّرت أنّ صاحبي توجّه إلى النيل،»

از نزدیک دروازۀ کوفه که رسیدم، این ابو ولاد کوفی است، اکتریت بغلا الی قصر بنی هبیرة یعنی ظاهرا از همان کوفه من کرایه کردم، می‌گوید از نزدیک پل کوفه یعنی هنوز از کوفه خارج نشده همان اوائل خبر شدم که رفیق ما رفته نیل، نیل یکی از مناطقی هست که

**شاگرد:** بین بغداد و واسط است

**استاد:** بین بغداد و واسط.

«فتوجّهت نحو النيل، فلمّا أتيت النيل خُبّرت أنّه توجّه إلى بغداد، فأتبعته فظفرت به و فَرَغتُ [یا فَرَّغتُ] فيما بيني و بينه، و رجعت إلى الكوفة، و كان ذهابي و مجيئي خمسة عشر يوماً،»

قصر ابن هبیره یا بنی هبیره که بغل را آنجا کرایه کرده بوده نزدیک کوفه است ولی این مسیری که پیموده ۱۵ روز طول کشیده.

«فأخبرت صاحب البغل بعذري، و أردت أن أتحلّل منه فيما صنعت و أُرضيه، فبذلت له خمسة عشر درهماً فأبى أن يقبل،»

حاضر به قبول نشد ۱۵ درهم را گفت نه من کل کرایۀ این ۱۵ روز را می‌خواهم، ۱۵ درهم کافی نیست.

«فتراضينا بأبي حنيفة، و أخبرته بالقصّة و أخبره الرجل، فقال لي: ما صنعت بالبغل؟»

با هم رفتیم پیش ابو حنیفه هر دو داستان را تعریف کردیم و ابو حنیفه رو کرد به من گفتش که حالا آن قاتر را چی کار کردی؟

«فقلت: قد رجعته سليماً.»

کافی دفعته است.

«قَدْ دَفَعْتُهُ إِلَيْهِ سَلِيماً» ولی اینجا، شاید رجَّعته مثلا بخوانیم. «قد رجَّعته سليماً.» او را سالم بازش گرداندم.

«قَالَ نَعَمْ بَعْدَ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً»

درست است ولی بعد از ۱۵ روز نه اینکه همان زمانی که قرارداد بسته بودی.

«قَالَ فَمَا تُرِيدُ مِنَ الرَّجُلِ قَالَ أُرِيدُ كِرَاءَ بَغْلِي فَقَدْ حَبَسَهُ عَلَيَّ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً» ۱۵ روز من کرایه می‌خواهم.

«فَقَالَ إِنِّي مَا أَرَى لَكَ حَقّاً لِأَنَّهُ اكْتَرَاهُ إِلَى قَصْرِ بَنِي هُبَيْرَةَ فَخَالَفَ فَرَكِبَهُ إِلَى النِّيلِ وَ إِلَى بَغْدَادَ فَضَمِنَ قِيمَةَ الْبَغْلِ وَ سَقَطَ الْكِرَاءُ»

ضامن قیمت بغل شده وقتی ضامن قیمت بغل شد دیگر کرایه ندارد. یک سری قوانین در فقه عامه دارند کأنّ شخصی که ضامن هست الخراج و الضمان را اینجور معنا می‌کنند کسی که ضامن هست دیگر همین کافی هست برای اینکه منفعت را مالک بشود. الخراج بالضمان یعنی منفعت عین را شخصی که ضامن هست مالک هست در مقابل ضمانی که هست.

«فَضَمِنَ قِيمَةَ الْبَغْلِ وَ سَقَطَ الْكِرَاءُ فَلَمَّا رَدَّ الْبَغْلَ سَلِيماً وَ قَبَضْتَهُ لَمْ يَلْزَمْهُ الْكِرَاءُ قَالَ فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ»

حالا ما تازه آمده بودیم ۱۵ درهم هم بهش داده بودیم این حاضر نبود که این را قبول کند. می‌گوید ما آمدیم:

«وَ جَعَلَ صَاحِبُ الْبَغْلِ يَسْتَرْجِعُ» صاحب بغل انا لله و انا الیه راجعون می‌گفت و «فَرَحِمْتُهُ مِمَّا أَفْتَى بِهِ أَبُو حَنِيفَةَ وَ أَعْطَيْتُهُ شَيْئاً وَ تَحَلَّلْتُ مِنْهُ» ۱۵ تا که هیچی حالا احتمالا بیشتر از آن ۱۵ تا بهش داده حلالیت ازش گرفتم.

«وَ حَجَجْتُ تِلْكَ السَّنَةَ فَأَخْبَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بِمَا أَفْتَى بِهِ أَبُو حَنِيفَةَ فَقَالَ فِي مِثْلِ هَذَا الْقَضَاءِ وَ شِبْهِهِ تَحْبِسُ السَّمَاءُ مَاءَهَا وَ تَمْنَعُ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا»

اینجور فتواهای به خلاف ما انزل الله و از روی ناآگاهی یا هویٰ و هوس، اینجور چیزها هست که آسمان را باعث بشود که آسمان از باران خودش حبس کند، بارندگی نکند و زمین برکاتش را منع کند.

«قَالَ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَمَا تَرَى أَنْتَ»

شما نظرتان چی است؟ حالا ابوحنیفه فتوای به خلاف ما انزل الله داد، فتوای بما انزل الله چی است؟ حضرت فرمود:

«قَالَ أَرَى لَهُ عَلَيْكَ مِثْلَ كِرَاءِ الْبَغْلِ ذَاهِباً مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى النِّيلِ وَ مِثْلَ كِرَاءِ الْبَغْلِ مِنَ النِّيلِ إِلَى بَغْدَادَ»

کل کرایه‌ای که شما استفاده کردید این کرایه را باید کامل بهش بدهید.

«وَ مِثْلَ كِرَى الْبَغْلِ مِنْ بَغْدَادَ إِلَى الْكُوفَةِ»

این مسیرهای مختلف را، کامل «وَ تُوَفِّيهِ إِيَّاهُ» کامل باید کرایه‌ها را بدهید.

«قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ عَلَفْتُهُ بِدَرَاهِمَ» این روزها من علف بهش دادم و امثال اینها، آنها را چی؟

«فَلِي عَلَيْهِ عَلَفُهُ» حق دارم که پول علف را کم کنم. حضرت فرمود: «قَالَ لَا لِأَنَّكَ غَاصِبٌ» نه غاصب بودی بی‌خود علف دادی.

«فَقُلْتُ أَ رَأَيْتَ لَوْ عَطِبَ الْبَغْلُ أَوْ أُنْفِقُ» اگر این استر این وسط تلف می‌شد حالا در نقل کافی «لَوْ عَطِبَ الْبَغْلُ وَ نَفَقَ» دارد، أو ندارد و انفق. فکر کنم باید همین درست باشد، عطب او أنفق یعنی هلاک بشود، تلف بشود.

«أَ لَيْسَ كَانَ يَلْزَمُنِي» من ضامن این تلف این بغل نبودم؟ «قَالَ نَعَمْ قِيمَةُ بَغْلٍ يَوْمَ خَالَفْتَهُ»

حالا ادامۀ روایت را مرحوم شیخ آورده من بعدا ادامۀ روایت را می‌خوانم.

مرحوم شیخ به اینجا استشهاد کرده به این شکل:

«و محلّ الاستشهاد فيه فِقْرتان:

الاولى: قوله: «نعم، قيمة بغل يوم خالفته» إلى ما بعد،

فإنّ الظاهر أنّ اليوم قيد للقيمة، إمّا بإضافة القيمة المضافة إلى البغل إليه ثانياً، يعني قيمة يوم المخالفة للبغل، فيكون إسقاط حرف التعريف من البغل للإضافة، لا لأنّ ذا القيمة بغل غير معيّن، حتّى توهم الرواية مذهب مَن جعل القيمي مضموناً بالمثل، و القيمة إنّما هي قيمة المثل.»

مرحوم شیخ در ترکیب این عبارت دو جور ترکیب کردند، یک ترکیب این است که می‌گویند قیمت اوّل به بغل اضافه شده، قیمتی که به بغل اضافه شده به یوم خالفته دوباره اضافه شده، مضاف بعد از اضافه دوباره به مضاف الیه اضافه شده که یک شیء دیگر. ما در عربی گاهی اوقات تطابق اضافات داریم، بحث تطابق اضافات یک بحث است این بحثی که اینجا هست یک بحث دیگری هست، مثلا من می‌گویم کلید دروازۀ شهر. کلید به دروازه اضافه شده، دروازه به شهر اضافه شده آن مشکلی نیست، بحثی هم در آن نیست. ولی صحبت سر این هست که آیا می‌شود کلید را اوّل به دروازه ما اضافه کنیم بعد کلید دروازه را این مجموعه را که کلیدی که به وسیلۀ اضافه به دروازه تخصص پیدا کرده و خاص شده این را دوباره اضافه کنیم به شی. شیخ اینجوری معنا کرده که حالا مورد بحث هست که اصلا این ترکیب درست هست درست نیست. به هر حال مرحوم شیخ می‌گویند یک جور این هست که ما بگوییم که این یوم خالفته مضاف الیه قیمتی هست که خودش اوّل به بغل اضافه شده، بعد شیخ نتیجه‌گیری می‌کند می‌گوید که اگر این معنای اوّل را بگوییم، تفسیر اوّل را بگوییم ما اینجا در مورد بغل «ال» بغل حذف شده نگفته قیمة البغل، «ال» ندارد یوم خالفته، قیمة بغل یوم خالفته. چرا قیمت «ال» که در بغل بوده حذف شده؟ ایشان می‌گوید این به خاطر این بوده که چون اضافه باعث می‌شود که مضاف باید «ال» نداشته باشد، مضاف به «ال» دار هم در حکم «ال»دار هست. پس قیمة البغل اگر بخواهد اضافه بشود چون مضاف به «ال»دار هست آن «ال» باید حذف بشود نتیجه این می‌شود این را دقت کنید، نتیجه این می‌شود که شیخ عبارت را اینجور خوانده، قیمة بغلِ یوم المخالفة، بغلٍ نه، چون ایشان فرض کرده که قیمة البغل بوده. قیمة البغل «ال» که حذف شد کلمه‌ای که «ال»‌دار هست موقع اضافه که «ال»اش حذف بشود دیگر تنوین که نمی‌گیرد، غلامٌ، الغلام وقتی می‌خواهد به زید اضافه بشود می‌شود غلامُ زیدٍ نه غلامٌ زیدٍ که، پس ایشان اینجوری عبارت را در این تفسیر اوّل قرائت می‌کند، قیمة بغلِ یومِ خالفته، اما یک جور دیگر هست این یک احتمال، بعد توضیح می‌دهد که «ال» به دلیل اضافه حذف شده نه به دلیل اینکه این روایت می‌خواسته بگوید که در باب ضمانات در قیمیات هم ضمان به مثل است، یک بحثی هست بعضی‌ها گفتند که اصلا کلا شیءای که تلف می‌شود و شخص ضامنش است ضامن مثل است حتی در قیمیات، تقسیم قیمی و مثلی را قبول ندارند گفتند بله اگر آن مثل متعذر شد آن وقت به قیمت می‌رود، یک بحثی در کتب فقهی هست که شیخ هم مطرح کرده، اذا تعذّر المثل فی المثلی آن وقت به قیمت مراجعه می‌شود حالا آن قیمتش چه روزی هست خیلی احتمالات مختلفی در تذکره مرحوم علامه ذکر کرده و شیخ آن بحث‌هایش را دنبال کرده. آن بحث این هست که گفتند ابتداءً ضمان به مثل است، گفتند چون ضمان به مثل است علی القاعده گفتند، این روایت کأنّ می‌خواهد همین را اثبات کند که ضمان را ضمان به مثل بگیرد، قیمةُ بغلٍ، بغلٍ یعنی یک بغل کلی که مشابه بغل خودت است نه قیمت بغل خودت، یعنی بغلی که سوارش بودی و مال آن قاترچی بود. این یک احتمال.

احتمال دیگر این هست که ما یوم خالفته را منصوب بگیریم، عامل می‌خواهد خب عامل این چی است؟ ما بگوییم که قیمت که به بغل اضافه شده مفهوم اضافه، مفهوم لام است، لام اختصاص. لام اختصاص معنای اختصاص می‌دهد، آن اختصاصی که از لازم استفاده می‌شود عامل در یوم بوده، کأنّ القیمة المختص للبغل یوم خالفته. این یوم خالفته متعلق به مختص است، ظرفی هست که مختصه در آن عمل کرده و نصب شده.

«و إمّا بجعل اليوم قيداً للاختصاص الحاصل من إضافة القيمة إلى البغل.»

کأنّ شیخ آن احتمال اول را گویا بیشتر تمایل دارد چون می‌خواهد آن بحث اینکه ضمان قیمی به قیمت هست را هم بگوید همینجور هست ضمان قیمی به مثل نیست، آن اگر ضمان قیمی به مثل باشد اصلا مدل بحث کاملا عوض می‌شود.

یک احتمال سومی هم اینجا هست که بعضی‌ها گفتند، شیخ می‌گوید این احتمال خیلی احتمال بی‌ربطی است و اصلا، می‌گوید:

«و أمّا ما احتمله جماعة من تعلّق الظرف بقوله: «نعم» القائم مقام قوله عليه السلام: «يلزمك» يعني يلزمك يوم المخالفة قيمة بغل فبعيد جدّاً،»

یک احتمال سومی هست که این احتمال در کلمات قبلی‌ها هم هست، از جمله در کفایۀ سبزواری این احتمال را مطرح کرده، می‌گوید:

«و قوله (عليه السّلام): «نعم قيمة بغل يوم خالفته» فيه احتمالان: أحدهما: أن يكون المراد القيمة الثابتة يوم المخالفة، و على هذا يكون الخبر شاهداً للقول الأوّل.»

یک کلمۀ ثابته اینجا ایشان در تقدیر گرفته یوم المخالفة را کان به آن متعلق آن ثابت گرفته، که حالا این را چجوری تفسیر آن سؤال، شیخ آنجوری که گفته شاید بهتر باشد این با احتمال دوم شیخ متناسب‌تر است. القیمة المختصة للبغل. این یک احتمال. احتمال دیگر:

«و ثانيهما: أن يكون المراد «يلزمك قيمة البغل يوم المخالفة» فيكون قوله: «يوم المخالفة» متعلّقاً ب‍ «يلزم»، يعني لزوم القيمة في ذلك اليوم،»

اینکه من ملزم هستم به اینکه قیمت را بپردازم ملزم بودن من از روز مخالفت شروع می‌شود.

«و حدّ القيمة» حالا این قیمتی که من باید پرداخت کنم قیمت آن روز است؟ یا قیمت روزهای بعدی هست تا یوم التلف؟ اعلی القیم است؟ چی است؟ آنها معین نشده.

«و حدّ القيمة غير مبيّن مرجوع إلى ما يقتضيه الدليل.»

دیگر باید به سایر ادله مراجعه کنیم تا مشخص بشود که قیمت چه روزی باید محاسبه بشود. کفایة الاحکام، جلد ۲، صفحۀ ۶۴۳.

کلمات آقایان دیگر هم هست حالا من در بعد از کفایه سبزواری، ریاض هست، مفتاح الکرامة هست، جاهای دیگر همین احتمال.

مرحوم شیخ اینجا فرمودند که این احتمال بعید جدا بل غیر ممکن لأن السائل، ایشان می‌گوید اصل اینکه شخص بدهکار است مسلم بوده بحث این است که این به چه نحو بحث باید باشد. حالا آنهایش عبارت شیخ را چجوری این را می‌خواهد مسلم بگیرد توضیحاتی دارد که من حالا به آن توضیحات فعلا کار ندارم. اینجا مرحوم شیخ این احتمال را اصلا مطرح نکرده که این یوم المخالفة ظرفی باشد که متعلق به قیمت باشد مستقیما، چون ایشان می‌خواهد بگوید کأنّ قیمت جامد است عامل در ظرف باید فعل باشد یا شبه فعل باشد، معنای اشتقاقی داشته باشد، اسم فاعل، اسم مفعول، اینجور چیزها باید باشد و الا قیمت که این شکلی نیست بنابراین یوم المخالفة نمی‌تواند متعلق به قیمت باشد، حالا یا باید متعلق به آن یلزمک باشد که در نعم استفاده می‌شود که جماعتی این احتمال را دادند که شیخ آن را نقل می‌کند، از آن احتمال که بگذریم این احتمالاتی که مرحوم شیخ اینجا مطرح کرده هست. من این عبارت را که از قدیم می‌دیدم به ذهنم می‌رسید که قیمت یک مفهوم اشتقاقی است، یک مفهومی هست که درش معنای فعل خوابیده چون ببینید تقویم، یک شیءای را که قیمت‌گذاری می‌شود با واژۀ قَوَّمَ ازش یاد می‌شود، من حالا یک تعبیری که در بعضی روایات در مورد قَوَّم هست بگویم. مثلا در لغت را عرض کنم، در روایات هم شبیه‌اش را داریم، از روایت لغت بگویم، مثلا در کافی، جلد ۵، صفحۀ ۲۹۷، رقم ۲ می‌گوید:

«يُقَوِّمُ صَاحِبُ الدَّارِ الْغَرْسَ وَ الزَّرْعَ قِيمَةَ عَدْلٍ»

ظاهرا این قیمت مفعول دوم یقوِّمُ هست، صاحب الدار فاعل است، الغرس و الزرع مفعول اول است، قیمة عدل مفعول دوم است. شبیه این عبارتی که در لغت داشتم معانی کلمات را نگاه می‌کردم ای عبارت هست، می‌گوید فیقومه ثلاثین مثلا درهما، تهذیب اللغة، جلد ۹، صفحۀ ۲۶۹. یقوم آن قیمت‌گذار این مال را ثلاثین مثلا درهما. یا در نهایة دارد فیقومه مثلا بثلاثین درهما. آن شیءای که به وسیلۀ آن قیمت‌گذاری می‌شود گاهی اوقات مجرور به باء قرار می‌گیرد گاهی اوقات مجرور به باء نیست متعدی بنفسه هست. ظاهرا هر دویش هم در روایات ما مکرر داریم مثلا اریٰ، کافی، جلد ۵، صفحۀ ۲۰۹ دارد اریٰ ان تقوم الجاریةُ بقیمة عادلة. که این تقوم مجهول قرار گرفته جاریه مفعول اوّلش است بقیمةٍ عادلة حالا با باء متعدی است. یا تقوم الامة علیه بقیمةٍ. کافی، جلد ۵، صفحۀ ۲۱۷.

یا قوَّمها بقیمة عادلة، با باء. تقوم الدار بقیمة عادلة. قوِّم منزلک و جمیع امتائک و ما تملک بقیمة عادلة. ان الرجل قد اشتری ثلاث جوار قوم کل واحدة بقیمة. یقوَّم یا یقومِّ کل ثوب بما یسوی. این تعبیراتی هست که با باء گاهی اوقات متعدی می‌شود. ولی خیلی وقت‌ها هم بدون باء هست، یقوم الصید قیمةٍ قیمة عدل. یقوم قیمة عدل، یقوم قیمة، یقوم الطوب و الخشب قیمة. قوَّم دو تا مفعول می‌گیرد، یکی مفعول اوّلش فاعلش قیمت‌گذار است، مفعول اوّلش آن کالا هست، مفعول دومش یا مفعولی که با باء حرف جر متعدی شده قیمت کالاست. پس بنابراین آن کالا که قیمتش تعیین می‌شود آن قیمت المقوَّم هست به معنای اسم مفعولی که مفعول دوم هست، یا المقوم به هست، حالا شما می‌توانید المقوَّم تعبیر کنید یعنی ما یقوَّمُ الشیء یا ما یقوم به الشیء. هر کدام از اینها باشد یک مفهوم قوَّم، یقوم یک همچین مفهومی در این کلام هست. و در واقع با توجه به این معنایی که دارد، اسم مفعولی که ما داریم این یوم المخالفة به راحتی می‌تواند به آن تعلق بگیرد.

من لغت مراجعه می‌کردم ببینم که قوَّم و اینها، قیمت و اینها چیزی که بشود در موردش توضیح داد هست نیست، یک عبارتی دیدم در صحاح. در صحاح اصلا قیمت را توضیح داده می‌گوید القیمة واحدة القیم، قیمه واحدۀ قیم هست و اصله الواو لأنه یقوم مقام الشیء. قیمت را چرا بهش می‌گویند قیمت؟ چون قائم مقام شیء است، یقال قومت السلعة، صحاح، جلد ۵، صفحۀ ۲۱۷. بنابراین قیمت را می‌توانیم بگوییم القائم مقام شیء، پس بنابراین قیمة البغل یعنی القائم مقام البغل، آن وقت یوم المخالفة متعلق به قائم باشد دیگر خیلی راحت، القائم مقام البغل یوم المخالفة. یعنی روز مخالفت اگر بخواهیم یک چیزی را بدل این بغل تعیین کنیم چی چی است؟ به آن می‌گویند قیمت، قیمت یعنی القائم بدل الشیء، القائم مقام الشیء. القائم مقام الشیء خب کاملا مفهوم وصفی دارد و مفهوم اشتقاقی دارد. شبیه همین در معجم مقاییس اللغة هم هست، معجم مقاییس اللغة می‌گوید قام به معنای ایستادن و اینهاست، بعد می‌گوید قوَّمتُ از همین ریشه است و من البا قومت الشیء تقویما، بعد می‌گوید و اصل القیمة الواو و اصله انک تقیم هذا مکان ذاک. اینکه قیمت را چرا بهش قیمت می‌گویند؟ چون این قیمت جایگزین آن کالا می‌شود. انک تقیم هذا مکان ذاک. حالا شما اینجا قیمت را اینها، مُقام تعبیر کنید، المُقام مقام الشیء، یا القائم مقام الشیء، همۀ اینها آن معنای اوّلیه‌اش را در نظر بگیریم که به آن اعتبار کلمۀ قیمت تعبیر شده قیمت چون القائم مقام الشیء است، المُقام مقام الشیء است آن می‌تواند یوم المخالفة به آن تعلق بگیرد حالا دوستان این را ملاحظه بفرمایید ببینیم مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی هم به قیمت گرفته ولی به یک توضیح دیگری آنها را توجه بفرمایید ببینید آقایان دیگر در مورد یوم المخالفة چه احتمالات دیگری مطرح کردند از جهت ادبی که به چه اعتباری این یوم المخالفة در این عبارت منصوب شده است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد